افغان در شعر (محمد خالد روشان)

خطاب به پور افغان

پـور افـغـان ، دشمن اعدای من ای امیـد نا امیـدی های من

{{{{{{{{{ }}}}}}}}}

پور افغان فخر افغان گشته ای محو کردی دشمن از دنیای من

ای امید نا امیدی های من

{{{{{{{{{ }}}}}}}}}

گر وطـن جسم است او را جان تویی تا برایش سر دهـد مرد آن تویی

بختِ وارونـه ، ترا هـــر جا کشید ورنـه پا بر جا متیـن انسان تویی

وحـدت د یـن و نـظر بـا مــردمت داشتی، داری ، ورا خواهان تویی

پیش تو پشتون و تاجک واحد است واحـدی گر ازبک و ترکان تویی

گر هـــزاره یا هــراتی یا بدخــش یا که غـوری یا ز نورستان تویی

یا که غـلجی ، انــدر و یوسف زیی یا که مهمندی ، قـلِ واخان تویی

یا که شـنواری و مـنـگل ، جاجی یی یا غریب و بی کس و یا خان تویی

مـن نـدانـم کایـن تویی یا آن تــویی آنچه دانـم این بـود کافغان تویی

پس بـیـا افـغـانِ مـن یکجا شـویـــم در وطـن ، در کـشور آبـای مــن

ای امید نا امیدی های من

می سـزد گر آن زمان راحت کنیـم پـور افغان ، جان مـن ، آقای من

ای امید نا امیدی های من

باهتمام ولی احمد نوری